

# ژاپن هم انرژی هسته‌ای را کنار می‌گذارد



تصمیم به توقف فعالیت هسته‌ای در ژاپن تا سال ۲۰۳۰ در حالی گرفته می‌شود که پس از فاجعه فوکوشیما مخالفان استفاده از انرژی هسته‌ای در این کشور افزایش چشمگیری یافته‌اند و در طول یک سالونیم اخیر بارها دست به تظاهرات وسیع برای توقف فعالیت هسته‌ای در ژاپن زدند.

یک سال و نیم پس از فاجعه هسته‌ای فوکوشیما و در پی اعتراضات گسترده علیه استفاده از انرژی هسته‌ای، سرانجام دولت ژاپن تصمیم گرفت که تا سال ۲۰۳۰ میلادی تمامی فعالیت‌های هسته‌ای خود را متوقف کند.

به گزارش خبرگزاری فرانسه، دولت ژاپن امروز، جمعه ۲۴ شهریورماه (۱۴ سپتامبر) به‌طور رسمی این تصمیم را اعلام کرد.

امروز ساعت ۱۶ و ۳۰ دقیقه به وقت محلی (۱۱ صبح به وقت ایران) یوشیهیکو نودا (Yoshihiko Noda)، نخست‌وزیر ژاپن وزیران اصلی کابینه خود را گرد آورد تا در مورد نقشه راه جدید انرژی در کشور برای نتیجه‌گیری از فاجعه فوکوشیما به بحث و گفت‌وگو بپردازند.

به گزارش رسانه‌های ژاپن، نقشه راه جدید به طور مشخص شامل حرکت به سوی توقف فعالیت هسته‌ای ۵۰ راکتور اتمی این کشور تا سال ۲۰۳۰ خواهد بود.

بدین ترتیب ژاپن سومین کشوری در جهان خواهد بود که پس از فاجعه اتمی فوکوشیما که ۱۸ ماه پیش رخ داد برنامه توقف فعالیت نیروگاه‌های هسته‌ای خود را به تصویب می‌رساند. پیش از ژاپن، آلمان و سوئیس نیز چنین تصمیمی را گرفته بودند.

حزب دمکرات ژاپن، حزب حاکم این کشور در برنامه خود سه اصل را مطرح کرده است: هیچ مرکز هسته‌ای دیگری ساخته نشود؛ راکتورهای موجود تا ۴۰ سال فعالیتشان متوقف شود؛ راه‌اندازی دوباره نیروگاه‌های از کار افتاده تنها پس از آزمایش ایمنی کامل آنها

## صورت گیرد

قبل از فاجعه فوکوشیما که در ۱۱ مارس ۲۰۱۱ رخ داد، انرژی هسته‌ای ۳۰ درصد مصرف برق ژاپن را تأمین می‌کرد اما هم‌اکنون تنها بخش کوچکی از آن را تأمین می‌کند چرا که هم‌اکنون تنها دو راکتور هسته‌ای در این کشور فعال هستند و پس از این رویداد بقیه نیروگاه‌ها چه به دلیل سونامی و چه به منظور اتخاذ تدابیر امنیتی بیشتر تعطیل شده‌اند.

مقامات دولتی ژاپن که با کاهش تولید انرژی هسته‌ای در کشور دست به واردات گسترده گاز طبیعی زده‌اند، از ماه‌ها پیش بر روی "نقشه جدید انرژی" کار می‌کنند.

در هفته اخیر حزب دمکرات ژاپن، حزب چپ میانه نخست‌وزیر این کشور، برنامه‌ای را در این رابطه منتشر کرد که چارچوبی را برای تصمیم‌های دولت مشخص می‌کند.

حزب دمکرات ژاپن تأکید کرده است که سومین قدرت اقتصادی جهان باید "تمام قدرت خود را به‌کار گیرد تا دیگر هیچ مرکز هسته‌ای در سال ۲۰۳۰ فعالیت نکند."

این حزب سه اصل را برای رسیدن به آن روز مشخص کرده است: هیچ مرکز هسته‌ای دیگری ساخته نشود؛ راکتورهای موجود تا ۴۰ سال فعالیتشان متوقف شود؛ راه‌اندازی دوباره نیروگاه‌های از کار افتاده تنها پس از آزمایش ایمنی کامل آنها صورت گیرد.

این حزب در برنامه خود آورده است ژاپن باید در راه توسعه انرژی بدیل و تجدیدپذیر تلاش کند و تدابیری را در راه استفاده از منابع دریایی برای دستیابی به قیمت مناسب گاز طبیعی مایع و سوخت‌های فسیلی دیگر از جمله گاز شیل (نوعی سنگ رسوبی) در نظر بگیرد.

در همین حال دولت ژاپن امروز اعلام کرد نیروگاه‌هایی که به لحاظ ایمنی مطمئن هستند برای تولید انرژی فعالیت خود را آغاز کنند.

تصمیم به توقف فعالیت هسته‌ای در ژاپن تا سال ۲۰۳۰ در حالی گرفته می‌شود که پس از فاجعه فوکوشیما مخالفان استفاده از انرژی هسته‌ای در این کشور افزایش چشمگیری یافته‌اند و در طول یک سالونیم اخیر بارها دست به تظاهرات وسیع برای توقف فعالیت هسته‌ای در ژاپن زدند.

# چپ و چرخه بازتولید موقعیت بورژوازی!

تقی روزبه

سرمایه داری برای تأمین انباشت سرمایه و نرخ سود بیشتر و تثبیت موقعیت خود در برابر مبارزات بی وقفه استثمارشوندگان، همواره در تلاش برای بازتولید موقعیت خود در عرصه های گوناگون اقتصادی و سیاسی و اجتماعی بوده و این کار را اساساً از طریق بازتولید مناسبات مبتنی بر استثمار نیروی کار، مسلط کردن گفتمان خود بر کارگران و زحمتکشان و بالأخره با سازماندهی و ساختارهای سلسه مراتبی و قابل کنترل به عمل می آورد.

**ضرورت اتخاذ مشی مستقل و ضدسیستم توسط چپ با نگاهی به انتخابات فرانسه پس از گذشت چهارماه.**

بالأخره از مرکولاند تا مرکوزی چه قدر راه بود؟! این سؤال بود از کسانی که مشغول توهم پراکنی پیرامون انتخاب فرانسه بودند و در تلاش برای روانه کردن نارضایتی عمومی به سیکل معیوب گزینش از میان بد و بدتر، البته راه درازی بین آن دو نبود. اکنون نزدیک چهارماه از انتخابات فرانسه و ریاست جمهوری فرانسوا اولاند می گذرد. رسم بر این است که عملکرد رئیس جمهور جدید با در نظر گرفتن شعارها و وعده های پیشاانتخاباتی در انتهای یکصدمین روز به قدرت رسیدن توسط تحلیل گران و روزنامه نگاران زیر ذره بین برده شود و نظرسنجی هایی برای پی بردن به رویکرد افکار عمومی به خصوص حامیان رئیس جمهور صورت گیرد. اگرچه ممکن است این محدوده زمانی و یا مکانیزم هایی که برای پی بردن به درجه رضایت و یا نارضایتی شهروندان بکار گرفته می شود برای یک ارزیابی قاطع کافی نباشد، با این همه نوع قضاوت اولیه نسبت به عملکرد و جهت گیری های دولت جدید توسط شهروندانی که معمولاً دارای شامه تیزی هستند و تحولات را به دقت پیگیری می

کنند، در جای خود دارای اهمیت است و می تواند در کنار شاخص های دیگر، تصور اولیه و نسبتا روشنی از میزان پای بندی دولت جدید به وعده های انتخاباتی و سمت گیری آن را به نمایش بگذارد. البته به تجربه ثابت شده است که در دموکراسی های موجود همواره شکاف بزرگ و تناقضات آشکار و گاه کاملا متضادی بین وعده های پیش انتخاباتی و عملکرد پس از کسب قدرت وجود دارد. چرا که دیگران امرشناخته شده ای است که سیاستمداران پس از نشستن پشت فرمان ماشین قدرت، به عنوان کارگزاران برگزیده در برابر اربابان واقعی قدرت و مکتب - طبقه بورژوازی- تعهدات و محضورات دیگری دارند. باین ترتیب ماشین و جاده ای که در آن رانده می شود با تعویض راننده تغییری پیدا نمی کند.

نظرسنجی ها پیرامون عملکرد یک صدروزه رئیس جمهور جدید نشان دهنده آن است که علیرغم برخی اقدام های اصلاحی و اولیه، نظراکثریت پرسش شونده دربارۀ عملکرد و جهت گیری اولاند و وعده های او به خصوص در مورد موضوعات اساسی چون بیکاری و کنترل بحران اقتصادی و بحران یورو و در رأس آن ها مقابله با سیاست های ریاضت اقتصادی و اتخاذ سیاست های معطوف به رشد و اشتغال، در مجموع منفی است و از محبوبیت اش نیز کاسته شده است.

در این فاصله موضع گیری اولاند نسبت به بحران یونان و واسپانیا و دفاع از اعمال ریاضت اقتصادی در کشورهای بحران زده، پس گرفتن آنچه که در مورد کولی های فرانسه گفته بود، ادامه سیاست های خارجی امپریالیستی و مداخله جویانه سارکوزی، از جمله سیاست جنگ افروزانه در مورد بحران سوریه، دفاع از تشدید تحریم های اقتصادی ایران، عدم واکنش درخور علیه بیکارسازی ها توسط تراست ها و در رأس همه اینها تشدید وخامت اقتصادی و نوعی سازش با سیاست های مورد دفاع مرکل، یعنی همان رویکردی که تحت عنوان واژه مرکولند پیش بینی می شد، از دلایل عمده این نارضایتی به شمار می روند.

از مصادیق مشخص و عینی رویکرد اولاند است. شورش اخیر جوانان در شمال فرانسه بازتاب دهنده ناامیدی آنها نسبت به بهبود در اوضاع اشتغال و معیشتی آنان است.

ژان-نوک ملنشون که کاندید جبهه چپ در انتخابات ریاست جمهوری بود و در دور دوم انتخابات از مردم فرانسه و کارگران و حامیان خود خواسته بود که بدون هرگونه قید و شرطی هم چون رأی دادن به خود وی، آراء خود را به سود فرانسوا اولاند به صندوق ها بریزند، اکنون لب به

انتقاد از وی گشوده است. او اولاند را متهم به عقب نشینی از وعده های انتخاباتی کرده و از وزرای ناراضی سوسیالیست های می خواهد که علیه سیاست های اولاند به شورش و مستقل عمل کنند. ولاند که در کارزار انتخاباتی خود با معاهده مالی اتحادیه اروپایی که دولت‌ها را به برنامه‌های از نظر اقتصادی مهلک کاهش کسری بودجه پیوند می‌دهد مخالف

کرده بود، اکنون خود را به آن متعهد کرده است و حتی ممکن است که به کمک راستها بخواهد این سیاست را درمجلس و گنجاندن آن درقانون اساسی به تصویب برساند. سیاستی که بزعم برخی از سوسیالیستها به معنای ریاضت مادالعمر خواهد بود.

ملنشون و متحدین او خواهان همه پرسی پیرامون این مسأله هستند تا اقدامات پارلمان حداقل از حمایت دمکراتیک مردم برخوردار باشد. ملنشون می‌پرسد: "اگر شما از معاهده خود این قدر مطمئن هستید، چرا نظر مردم را نمی‌پرسید؟ بعد از یک کمدی مذاکره [با آلمان] این یک فروش کامل بود. آیا ما باید قرارداد مرکوزی [مرکل-سارکوزی] را بپذیریم؟ فضای باقی‌مانده در کشور برای مانور چپ را از دست بدهیم؟ ریاضت برای همیشه؟". ملنشون با اشاره به مشکلات اقتصادی و بیکاری بالای ۱۰ درصد کشور، اولاند را به لیبرال بودن هم چون آن‌هایی که پیش از این فاجعه‌های یونان، اسپانیا و پرتغال را موجب شده اند، متهم کرده است. او رییس‌جمهور را به خاطر بی‌عملی درباره رکود صنعتی که مورد برجسته آن برنامه‌های مورد مشاجره برای تعطیل کردن کارخانه پژو-سیتروئن در یک منطقه دچار رکود و بیکاری است مورد انتقاد قرار داده و پرسیده چرا قانونی که از طرف جبهه چپ در پارلمان مطرح شده است- و بنگاه‌های سود ده را از اخراج کارگران به خاطر عدم نیاز به آن‌ها منع می‌کند- در میان اقدامات اضطراری دولت نبوده است. ملنشون با لحنی تحقیرآمیز نتیجه گرفت که صد روز نخست اولاند در قدرت تقریباً هیچ بوده است

[آیا زمان شورش علیه اولاند فرارسیده است، منبع مورنینگ استار به نقل از نشریه هفته \*۱]

\*\*\*\*\*

رویکرد راست روانه چپ های فرانسه و نیز چپ های ایرانی حامی آن به هنگام انتخابات ریاست جمهوری فرانسه، موجب نگارش سه مقاله انتقادی نسبت به این رویکرد تحت عناوین "انتخابات فرانسه و چپ

گروگان گرفته شده"، از "مرکوزی" تا "مرکولاند" و توهماتى که به نام چپ رادیکال پراکنده مى شود! و "نگاهی به چند انتقاد و برخی مفاهیم کلیدی مرتبط با شکل گیری یک چپ مستقل و ضد سرمایه داری" گردید که در آن از منظر چگونگی چرخه بازتولید سیستم سرمایه داری به نقد رویکرد این رفقا در تبدیل شدن به بخشی از سازوکارهای چرخه سیستم حاکم پرداخته و در همان حال از منظر مبارزات ضدسیستمی و در راستای محور هفتم مشخصات پارادایم جدیدی که جنبش های جدید حامل آن هستند\*۲، به مشخصات مشی و تاکتیک مستقل چپ ضدسیستمی پرداختم. در ذیل عملکرد صدروز اول دولت اولاند، بی مناسبت ندیدم که مروری هم داشته باشیم به خطوط اصلی و تلخیص شده از آن سه مقاله. چرا که این معضل فقط مختص فرانسه و مقطع معینی از آن نبوده بلکه معضلی فراگیر است. به عنوان مثال در مورد آمریکا و رقابت بین دوحزب دموکرات و جمهوری خواه نیز همین معضل مطرح است. علاوه بر این، تشدید بحران در جوامع سرمایه داری پیشرفته از جمله تشدید بحران در نظام سیاسی و از جمله دموکراسی نمایندگی، اهمیت و ضرورت پرداختن به مشی مستقل چپ ها را دوچندان مى کند.

#### طبق این توهم پراکنی ها ادعا مى شد:

با سرکار آمدن اولاند گویا سلطه سیاسی نمایندگان کلان سرمایه داران، نئولیبرالیسم و سرمایه مالی (دوران سرکوزی) بسرآمده است، و این درحالی است که حتی شماری از تحلیل گران سرمایه داری برای نشان دادن پیوند اولاند و مرکل واژه جدید مرکولاند را جایگزین مرکوزی کرده بودند.

اما آن چه که توسط این چپ پراکنده مى شد حاکی از آن بود که مصاف بزرگی در پشت صف آرائی جدید و قدیم جریان دارد که آینده و سرنوشت اروپا را رقم خواهد زد و حزب سوسیالیست فرانسه به رغم سابقه چرخش به راست، اما زیر فشار انتظارات رأی دهندگان، وخامت بحران و فشار احزاب چپ رادیکال، اینک در یک حالت بینابینی قرار گرفته و ناگزیر است که یک سری از شعارهای چپ رادیکال را پیش به برد و برای انجام قول و قرارهای انتخاباتی خود با کلان سرمایه داران و نمایندگان اصلی آن ها (آلمان و انگلیس و...) درگیر شود... باید در انتظار یک اصطلاح جدیدی که سرنوشت آینده اروپا را رقم خواهد زد بود... من خیلی خوش بین هستم... (نگاه کنید به گفتگوهای رادیو همبستگی و رادیو وتلویزیون برابری پیرامون انتخابات فرانسه\*۳)

هم چنین برای مشروعیت بخشیدن به این نوع سیاست ورزی درون سیستمی،

و البته در نقش اپوزیسیون آن، ادعای شد شرکت در انتخابات کشورهای سرمایه داری آزاد، از دوران مارکس و انگلس تا دوران لنین و امروز، قاعده بازی در بین احزاب چپ و رادیکال بوده است، بدون این که لحظه ای به نتایج و عواقب این قاعده بازی- حتی اگر توسط آن ها هم گفته شده باشد که چنین نیست- اندیشیده باشند! مجاز بودن استفاده از تریبون انتخابات آن هم به عنوان تاکتیک فرعی و برای افشاگری و در خدمت اهداف وصف مستقل جنبش کارگری یک چیز است و دخیل بستن به آن با هدف شرکت در ساختار قدرت و تبدیل کردن آن به قاعده بازی همیشگی چیز دیگری.

\*\*\*\*\*

در این رویکرد هیچ سخنی در مورد مشی و تاکتیک مستقل چپ انقلابی و جنبش ضد سرمایه داری گفته نمی شود و مرز بین جنبش اعتراضی مردم و صفوف بورژوازی و طبقه حاکم با جناح های گوناگونش، مرز مبارزات درون سیستمی و برون سیستمی (ضد سیستمی) دایما بهم می ریزد. گوئی مبارزه درون جناح های بورژوائی در بالا عینا ادامه طبیعی جنبش و مبارزه طبقاتی در پائین است. گوئی توده های مردم و استثمارشوندگان سرنوشتی جز تبدیل شدن به نیروی فشار برای این یا آن حزب جهت کسب قدرت و حضور در ساخت قدرت سیاسی ندارند. و این در حالی است که نبض اصلی جنبش و مبارزه طبقاتی آشکارا در جایی دیگر و خارج از سازوکارهای نظام حاکم می زند. کشش بی وقفه حضور در ساخت قدرت سیاسی، با روح جنبش های انقلابی جدید در تضاد آشکار قرار دارد و همین تفاوت بزرگ توضیح دهنده بی اعتنائی این گرایش های سنتی نسبت به جنبش های جدید است. این گرایش ها بیش از آن که در نقش اپوزیسیون و منتقد کلیت سیستم باشند در نقش اپوزیسیون و منتقد درون سیستم بشمار می روند. آن چه که مربوط به وضعیت عینی و صف آرائی های آن است، برای این "چپ" تمامی دایره مبارزه، به صف آرائی بین سیاست رشد و ریاضت اقتصادی محدود می شود. اما حتی سیاست رشدی که این چپ در پشت آن سنگ گرفته است، فی نفسه نفی کننده سیاست های نئولیبرالیستی نبوده و نزاع طرفین در چگونگی پیش برد آن ها و شتابشان خلاصه می شود.

فقدان مشی مستقل، فقدان افق ضد سرمایه داری، لحظه بینی، نگاه به بالا و ارزیابی مبالغه آمیز از ابعاد کشاکش جناح های بورژوازی، دخیل بستن به مکانیزم انتخاباتی بورژوازی به عنوان اهرم بزرگ تغییر، بیگانگی با جنبش های اعتراضی جدید و جاری در بیرون از سازوکارهای سیستم و بازی در بساط بورژوازی و از همه بدتر آشفته

کردن مرزهای مبارزه ضد سرمایه داری علیه نظام حاکم با تنش های درون صفوف بورژوازی از خصوصیات بارز این رویکرد است.

\*\*\*\*\*

## چرخه بازتولید اقتدار سیاسی بورژوازی

سرمایه داری برای تأمین انباشت سرمایه و نرخ سود بیشتر و تثبیت موقعیت خود در برابر مبارزات بی وقفه استثمارشوندگان، همواره در تلاش برای بازتولید موقعیت خود در عرصه های گوناگون اقتصادی و سیاسی و اجتماعی بوده و این کار را اساساً از طریق بازتولید مناسبات مبتنی بر استثمار نیروی کار، مسلط کردن گفتمان خود بر کارگران و زحمتکشان و بالأخره با سازماندهی و ساختارهای سلسه مراتبی و قابل کنترل به عمل می آورد. البته بازتولید موقعیت بورژوازی که بندنافش با کاراضافی و استثمارگره خورده است، بدون تمکین و همراهی مولدین یعنی کارگران و استثمارشوندگان ممکن نیست و چه بسا در زندگی عملی و حتی ایده ئولوژی و باورهای نظری، در یک تناقض آشکار کارگران و مبارزین ضد سرمایه داری، خواسته و ناخواسته و تحمیل شده در بازتولید غولی که علیه آن مبارزه هم می کنند مشارکت داشته باشند. بنابراین فرایند بازتولید شامل هر سه عرصه مناسبات اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک می شود. در عرصه سیاسی صرف نظر از اهرم قهر و سرکوب، با تکیه بر مکانیزم دموکراسی نیابتی و غیرمستقیم یعنی سیستم نمایندگی، از رقابت های انتخاباتی و چرخش قدرت سیاسی در میان احزاب و بازیگران و نخبگان وفادار به طبقه حاکم هم چون موج شکنی برای کنترل امواج نارضایتی عمومی و کانالیزه کردن مبارزات ضد سرمایه داری به شن زارها، نهایت بهره را می برد. در همین رابطه تناوب و چرخش کارگزاران اجرائی بین جریان راست و سوسیال دموکراسی در این سیستم عملاً به ابزار مهمی برای کنترل منازعات طبقاتی و نجات نظام از نارضایتی های انباشته شده استثمارشوندگان تبدیل شده است. واقعیت آن است که در کشورهای مرکزی سرمایه داری نقش سوسیال دموکرات ها بویژه در طی چند دهه اخیر تعرض نئولیبرالیسم، جز خدمت بی ریا و تمام عیار به سرمایه داری برای گذر از بحران و کنترل امواج نارضایتی عمومی نبوده است. در این گونه صف آرائی های انتخاباتی معمولاً دو حزب اصلی راست و شبه چپ وجود دارند که ضمن داشتن برخی اختلافات در شیوه ها و حداکثر در شتاب پیشبرد سیاستهای مشترک، در حفظ نظام و نجات آن از بحران اتفاق نظر دارند. در کنار آن ها طیف رنگارنگی از سازمانها و احزاب کوچکتر در هر دوسو وجود دارند که معمولاً در ائتلاف و همسوئی و بده

وبستان با جریان‌ات نزدیک به خود برای به دست آوردن سهمی از قدرت در تلاش اند.

### نقش چپ در فرایند چرخه بازتولید نظام سرمایه داری

آن‌ها چنان با شیفتگی از انتخاب اولاند و کرامات او سخن می‌گفتند که فراموش می‌کردند نقش اصلی وی و حزبش در این ماجرا نجات بیمار از پی آمده‌های سخته و گسستی است که در چرخه بازتولید خود، نه فقط در عرصه انباشت سرمایه و بحران مازاد تولید، بلکه هم چنین در عرصه سیستم سیاسی و بحران اعتماد شهروندان به دموکراسی خود با آن مواجه شده است. حتی مدعیان غیر رادیکال چپ (یعنی فرمیست‌های اسم و رسم دارهم) با چنین گشاده دستی و خوش بینی درباره سیر و امکان تحولات در بالا سخن نمی‌گفتند! اسب توهم تا آن حد به تاخت درمی‌آید که عملاً اولاند به سوارکار مقدسی تبدیل می‌شود که گویا آمده است تا به جنگ سرمایه مالی و کلان سرمایه داران برود. البته با چنین تصویری، طبیعی است که مصاف و پیروزی این سوارکار، که ظاهراً باید آن را اسب تروای این "چپ رادیکال" به شمار آورد، مستلزم حمایت فعال از آن است. ریختن بی‌قید و شرط آراء خود به سود کاندید حزب سوسیالیست، زمینه ساز گام‌های بعدی یعنی مشارکت فعال در انتخابات پارلمانی و سیاست ائتلاف و مشارکت در ساخت قدرت را به دنبال خود دارد. چنان که ملاحظه می‌فرمائید، گام‌ها یکی پس از دیگری برای فرورفتن در باتلاق ساختار قدرت برداشته می‌شوند و درست در زمانی که اعتماد عمومی به سیستم در حال فروریختن است، پرده از چهره رازورزانه دموکراسی نیابتی کنار می‌رود، این چپ با داع کردن معرکه انتخابات و شرکت در بازی باخت باخت، به نجات سیستم می‌شتابد.

**سؤال این است که آیا براستی اولاند اسب تروای چپ و جنبش اعتراضی است یا برعکس این "چپ رادیکال و ضد سرمایه داری" است که به اسب تروای بورژوازی برای رخنه در قلعه جنبش و متشتت کردن صفوف آن تبدیل شده است؟**

مطابق این چرخه، در وجه عمده، این چپ سوسیال دموکرات و وفادار به نظام است که معمولاً بیشترین آراء کارگران ولایه‌های ناراضی را در سید خود جمع کرده و آن را در خدمت طبقه بورژوازی و نجات نظام از بحران قرار می‌دهد (این چپ معمولاً در مواقعی که در قدرت نیست و جامعه بحرانی است، شانس صعود دارد و وقتی هم در قدرت است، موقعیت خود را از دست داده و برای مدتها به محاق می‌رود). سپس نوبت حلقه‌های بعدی و از جمله چپ مدعی مبارزه ضد سرمایه داری

فرامی‌رسد که نقش خود را در تکمیل این چرخه بازتولید، ولو در کسوت منتقد آن، ایفاء کند. آن‌ها نیز علی‌القاعده و به سهم خود آراء ناراضی‌ترین و رادیکال‌ترین بخش‌های جامعه را جمع کرده و احیاناً در طی دادوستدی تحویل احزاب سوسیال‌دموکرات و بطور غیرمستقیم به کل نظام می‌دهند. چنین عملکردی این سؤال را در برابر همه قرار می‌دهد که چرا آراء چهارمیلیون از ناراضی‌ترین و آگاه‌ترین بخش جامعه، طبقه کارگر و زحمتکشان و روشنفکران فرانسه به جای تقویت مبارزات ضدسیستمی و ضدسرمایه داری در خدمت تقویت مواضع سوسیال‌دموکراسی و ترمیم چرخه بازتولید موقعیت بورژوازی متزلزل و دچار بحران، قرار گیرد؟. لاقلاً جبهه چپ می‌توانست صراحتاً اعلام کند که اولاً بهیچ وجه قصد مشارکت در قدرت سیاسی را ندارد. ثانیاً مطالبات مشخص و قاطعی را در برابر سوسیال‌دموکراتها قرار می‌داد و حمایت خویش را مشروط به پذیرش و برآورده کردن آن‌ها می‌کرد. تنها در این صورت بود که سوسیال‌دموکرات‌ها نیز با خیال آسوده نمی‌توانستند به سازش با جناح راست که هموار احتمال آن وجود دارد، مبادرت ورزند. حال اگر به جای قرارگرفتن در خارج از این چرخه بازتولید و به مثابه کنشگر ضدسرمایه بخواهیم به انتخاب از میان دوگانه هائی چون سارکوزی یا اولاند، اوباما یا رامنی\*<sup>۴</sup> بسنده کنیم، همیشه در همان جاده ای خواهیم راند که بورژوازی برایمان ساخته است. در این صورت دیگر داشتن افق و استراتژی معطوف به سوسیالیسم و بناکردن جهانی دیگر بی‌معنا خواهد بود.

باین ترتیب رویکرد و هم‌وغم این چپ مدعی رادیکالیسم تماماً معطوف به تاکتیک‌های انتخاباتی معطوف به مشارکت در ساخت قدرت سیاسی و تشویق پرولتاریا به آن است و نه آن‌گونه که بعضاً ادعا می‌شود تبدیل آن به تریبونی برای افشاگری علیه بنیادهای نظام سرمایه داری. در شرایطی که از قضا بورژوازی با بی‌اعتمادی گسترده و رشد آگاهی نسبت به ماهیت فریبنده و راز و رزانه "دموکراسی" و عملکرد ضد مردمی آن مواجه شده است، به هنگامی که بورژوازی نه فقط با یک بحران عظیم اقتصادی بلکه هم‌چنین با بحران هژمونی و نمایشی بودن دموکراسی اش مواجه شده است، این "چپ رادیکال" ما بجای تکیه بر چنین نیروی بالنده و ضدسیستمی، و قرارگرفتن در آنجائی که نبض مبارزه طبقاتی می‌طپد، هم‌چنان مشغول بازی قدیمی درون سیستمی خود است. اگر ماهیت جادویی صندوق انتخابات و رازورزی آن را در دوگانگی و تضاد بین رویکرد و خواست رأی‌دهندگان و بیرون کشیدن نمایندگان بدانیم که درست سیاست‌های بورژوازی را به پیش می‌برند، و درحالی که اکنون تضاد بین "خیابان" و پارلمان در اوج

است، آنگاه روشن است که راه مقابله با جادوی صندوق نه دخیل بستن به خود آن، بلکه از کانال تقویت "خیابان" [مبارزه بیرون از سازوکارهای سیستم] و در فرایند برقراری مجامع خود بنیاد و اعمال دموکراسی مستقیم و مشارکتی طبقات زحمتکش می گذرد. بدیهی است که تنها دموکراسی بدون عایق بندی قادر به جاری ساختن مبارزه طبقاتی و تبلور خواست ها و اراده واقعی بی شماران سوژه هاست و دموکراسی نیابتی جز برای منکسرساختن آن نیست. "دموکراسی ی" که در آن مردم تنها در نقش تماشاگران و ایژه هائی هستند که تنها می توانند از میان آن چه که نخبگان طبقه حاکم در برابرشان گذاشته اند برگزینند. در این رویکرد تقلیل گرایانه درحوزه اقتصادی عمق بحران، به دعوای درون سیستمی جناح های نظام حاکم و به طور خاص به منازعات پیرامون سیاست ریاضت اقتصادی و رشد تقلیل می یابد (بی آنکه به خطر مثله شدن مبارزه طبقاتی در پشت این کشاکش کوچکترین عنایتی بشود)، و درحوزه قدرت سیاسی و بحران دموکراسی بورژوائی، صرفا به جابجائی قدرت در بین فراقسیون های اصلی بورژوائی.

فاجعه وقتی ابعاد بزرگتر می شود که در نظر بگیریم امروزه خواست تشکیل مجامع عمومی و دموکراسی مستقیم و مشارکتی به یکی از خواست های رادیکال و مهم جنبش های اعتراضی و حتی به درجاتی به تاکتیک عملی آن ها تبدیل شده است. در چنین شرایطی این "چپ رادیکال" به جای شرکت فعال در افشاء این دموکراسی اخته شده و بزک گشته و گسستن از آن با هدف برقراری دموکراسی رادیکال، گوئی که بند نافش با نظام انتخاباتی بورژوائی و دموکراسی نیابتی دوخته شده و ناچار است برای نجات سیستم از بحران بازتولید خود به نجاتش به شتابد! به جای مشارکت فعال در مبارزات برون سیستمی و تقویت آن، و حضور فعال در جائی که نبض مبارزه طبقاتی می زند، با همان رویکرد سنتی بهره گیری از فشارهای پائین و توده ای برای تقویت این یا آن جناح و این یا آن سیاست، اقدام به سیاست ورزی می کند. درحالی که نفس فشار از پائین اگر در خدمت و راستای تقویت مبارزات برون سیستمی نباشد، حاصلی جز تبدیل کارگران و زحمتکشان به سیاهی لشکر این یا آن جناح بورژوازی نخواهد داشت. بدیهی است که چپ ضد سرمایه داری و مدعی رادیکالیسم باید خود را از این گرداب تباه کننده بیرون بکشد.

چپ با کدام استراتژی؟

چپ برای خروج از این گرداب تباه کننده چه می تواند بکند؟ قبل از هرچیز به عنوان پیش شرط هرگونه استراتژی مستقل او باید درس های لازم از تجربیات سترون و شکست خورده گذشته مبنی بر مشارکت (مستقیم)

و غیرمستقیم) در ماشین قدرت به امید تحول جدی در وضعیت را، بجای درهم شکستن آن، فراگیرد. چپ قبل از هر چیز باید با شهامت کامل دندان طمع مشارکت در قدرت را بکشد. هیچ چیز بیش از این آموزه تا مغز استخوان رسوخ کرده و بدیهی انگاشته شده سیستم، جامعه طبقاتی و احزاب متعلق به آن را که گویا وظیفه حزب و سازمان و یا جنبش طبقه کارگر مبارزه برای کسب قدرت سیاسی است، بیانگر مسخ شدگی چپ و حل شدگی آن در سیستم نیست. چپ تا جامعه طبقاتی دائراست کارکردی جز مبارزه علیه قدرت و از منظر ضد قدرت و نه جابجا کردن آن، ندارد. نباید فراموش کرد که مقوله قدرت اساساً در قدرت بیگانه و جدا شده از مولدین و صاحبان واقعی آن معنا دارد. با یگانگی سوژه و قدرت و بازگشت قدرت به منشأ اصلی خود، مقوله قدرت طبقاتی و بیگانه شده و سرکوبگر (از جمله نهادی بنام دولت) بلاموضوع می شود. آن چه که دموکراسی صوری، نمایندگی و "دمکراسی غیرمستقیم" نامیده می شود، در ماهیت خود و در تجارب تاریخی مکرر، معنائی جز تفویض قدرت به بورژوازی و سلطه گران نداشته و ندارد. قدرت وقتی واگذار شد، علیرغم همه شرط و شروط های حقوقی اغواکننده و صوری، غیر قابل کنترل و سرکوبگر می شود. برعکس تحقق قدرت اجتماعی، وحدت جامعه و قدرت بیگانه شده، چیزی جز خود حکومتی کارگران و زحمتکشان و زائل شدن "قدرت بیگانه شده" نیست. چپ به مثابه بخش فعالی از جنبش ضد سرمایه داری وظیفه ای مهم تراز بارور ساختن نظری و عملی خود حکومتی به مثابه تنها بدیل سرمایه داری ندارد.

تنها در پی دست شستن از تصرف ماشین دولتی و حرکت در مسیر درهم شکستن آن است، که راه برای استراتژی رهائی بخش گشوده می شود:

دو محور اصلی این استراتژی عبارت است:

الف- راهبرد دموکراسی مستقیم و مشارکتی و فراگیر (هم دموکراسی سیاسی و هم اقتصادی) با تمرکز عمده بر مبارزات ضد سیستمی و خارج از سازوکارهای نظام حاکم در تمامی سطوح خرد و کلان. برای این اساس تقویت اقدام مستقیم و دامن زدن به آن برای کنترل زندگی و بیرون کشیدن آن از چنگ سلطه بورژوازی، در کارخانه ها و محله ها و خیابان ها و مدرسه ها و دانشگاهها و تمامی مؤسسات آموزشی و خدماتی، از طریق تشکیل مجامع توده ای، وظیفه اصلی این چپ را تشکیل می دهد. دموکراسی مستقیم و مشارکتی پادزهر قدرت بیگانه شده و سرکوبگر و باطل السحرافسون بورژوازی است.

ب- بی تردید در این رویکرد مبارزه برای تحمیل مطالبات و خواسته های

فوری به بورژوازی وجود دارد اما در خدمت این استراتژی یعنی توانمندسازی جنبش و گشودن راه پیشروی بسوی جهانی دیگر و نه در خدمت بازتولید نظام کنونی. و بنابراین چپ باید با پای بندی به اهداف و بنیادهای وجودی خود، یعنی با اتکاء بر فشار از بیرون به سیستم و نه با مشارکت اخته کننده در چرخه آن، آن را انجام بدهد. شرکت در کارزار انتخاباتی و پارلمان ها - در صورتی که توسط جنبش و فعالان آن ضروری تشخیص داده شود - تنها به عنوان یک تاکتیک فرعی با هدف افشای بورژوازی، تقویت گفتمان ضد سیستمی و برای تحمیل مطالبات معین می تواند صورت گیرد. و به همین دلیل تا آنجا مجاز، امکان پذیر و مفید است که بر نیروی مستقل و فشار خارج از سیستم متکی باشد.

۰۹-۲۰۱۲ // ۱۳۹۱-۰۶

<http://www.taghi-roozbeh.blogspot.de>

---

\*۱- <http://www.hafteh.de/?p=۳۲۳۵۶>

\*۲- "از نظر شیوه مبارزاتی مبنای حرکت آنها بر اساس مبارزات ضد سیستمی و خارج از سازوکارهای نظام حاکم، اشغال فضا- مکانهای تحت کنترل بورژوازی و فشار از بیرون به سیستم برای تحمیل مطالبات معین تا جایگزینی آلترناتیو خویشتن است. سخنگویان و رابطین و تسهیل کنندگان و... همه و همه در خدمت نقش آفرینی هر چه بیشتر آنها به مثابه کنشگران آزاد و فعال و خود سازمانده قرار دارند. نمایندگی به معنی تفویض حق تصمیم گیری، که حاصلی جز از خود بیکانگی و مسلط کردن نیروی غیر مرتبط به بورژوازی برخوردار، امری است که جنبش های جدید تا آنجا که می توانند و تا آنجا که در توان آنهاست، در جهت امحاء آن می کوشند. بی تردید همه اینها بصورت یک فرایند است و ضربتی ناشدنی است، اما جهت گیری عمومی در این سمت و سواست و وظیفه نیروها و گروهائی که با وارد دارند سوسیالیسم جز بدستان خود کارگران و زحمتکشان ساخته نمی شود، تقویت همین روند است". به نقل از محور هفتم مقاله جنبش های جدید حامل چه پارادایمی هستند؟

\*۳- نگاه کنید به دو گفتار سیاسی در سایت راه کارگر و یا سایت رادیو و تلویزیون برابری تحت عنوان انتخابات فرانسه و یونان و تأثیرات آن بر اتحادیه اروپا و بحران اقتصادی، انتخابات در فرانسه و یونان، چشم انداز تحولات در اروپا

\*۴- نگاه کنید به بیانیه و کمپین اخیر جنبش اشغال در شیگاگو به مناسبت شروع کارزار انتخاباتی آمریکا و برگزاری مجمع ملی دموکراتها، با شعار تغییر واقعی، و این که چگونه جنبش های جدید تلاش می کنند تا از سیکل معیوب گزین بین بد و بدتر عبور نمایند:

[/http://occupywallst.org/article/chicago-occupyobama](http://occupywallst.org/article/chicago-occupyobama)

# حمله نظامی ابرقدرتهای جهانی به ایران ادامه راه استبداد جمهوری اسلامی است!

(بیانیه شماره ۱)



هیات ارتباطات سیاسی

همبستگی ملی جمهوری-خواهان برای استقرار و استمرار آزادی و دموکراسی در ایران

دولت اسرائیل اخیرا برای تجاوز نظامی به ایران لحظه-شماری می کند. بنیامین نتانیا هو، نخست-وزیر اسرائیل، به طور مرتب ایران را «بزرگترین تهدید برای امنیت اسرائیل» قلمداد می کند؛ و علی رغم عدم وجود مدرک محکمه-پسندی برای اثبات این مساله که حکومت حاضر ایران در حال ساخت بمب اتمی است، برای بمباران مراکز هسته ای ایران آشکارا طرح و برنامه تهیه می کند. دولتمداران آمریکا نیز مدام اعلام می کنند که در صورت وقوع چنین جنگی، با توجه به روابط استراتژیک غرب با اسرائیل از یک طرف و وجود خط قرمز دست-یابی به سلاح هسته ای برای ایران از طرف دیگر، از حمله اسرائیل به ایران حمایت خواهند کرد

هموطنان!

دولت اسرائیل اخیرا برای تجاوز نظامی به ایران لحظه-شماری می

کند. بنیامین نتانیا هو، نخست-وزیر اسرائیل، به طور مرتب ایران را «بزرگترین تهدید برای امنیت اسرائیل» قلمداد می کند؛ و علی رغم عدم وجود مدرک محکمه-پسندی برای اثبات این مساله که حکومت حاضر ایران در حال ساخت بمب اتمی است، برای بمباران مراکز هسته ای ایران آشکارا طرح و برنامه تهیه می کند. دولتمداران آمریکا نیز مدام اعلام می کنند که در صورت وقوع چنین جنگی، با توجه به روابط استراتژیک غرب با اسرائیل از یک طرف و وجود خط قرمز دست-یابی به سلاح هسته ای برای ایران از طرف دیگر، از حمله اسرائیل به ایران حمایت خواهند کرد. در همین راستا، اروپا که در حال حاضر دست به گریبان معضلات عدیده ای همچون بحران مالی، تنزل اقتصادی، بی کاری، و بحران انرژی است نیز در تنگنا قرار گرفته است؛ چرا که عوامل سیاسی و تبلیغاتی لابی های نفتی و تسلیحاتی، بی وقفه بر طبل مشارکت اروپا با اسرائیل و آمریکا در برافروختن آتش خانمانسوز جنگ در منطقه ثروتمند و نفت-خیز خاورمیانه به عنوان راه نجات اروپا می کوبند.

با این وجود، آنچه که مبلغان جنگ به روی خود نمی آورند این حقیقت است که این جنگ، صرف نظر از ویران نمودن زیرساختهای صنعتی و اقتصادی ایران که تا سالها برای ایران خسران و زیان به بار خواهد آورد، به احتمال بسیار زیاد به خاک و خون کشیده شدن شمار فراوانی از هموطنان مان را نیز در پی خواهد داشت. برای نمونه، «جنگ انسان-دوستانه» ابرقدرتها در عراق تنها جان بیش از نیم میلیون کودک را گرفت. همه اینها به نوبه خود تاثیرات منفی عمیقی بر روند دموکراتیزه شدن منطقه خاورمیانه خواهد گذاشت؛ و این دقیقا همان چیزی است که سیاستمداران مستبد جمهوری اسلامی سالهاست که با اتخاذ مواضع ماجراجویانه و بحران-آفرین در صحنه های داخلی و بین المللی علیه ملت ایران و تقلب آشکار در جریان انتخابات فرمایشی سال هشتاد و هشت و سر دادن شعار «محو اسرائیل از نقشه دنیا» خواهان آن بوده و هستند. حقیقت این است که مردم خاورمیانه، ملتهای عراق، لیبی، سوریه و ایران، هرگز جنگ-طلب نبوده و نیستند، و به راستی هوادار صلح و هم-زیستی مسالمت-آمیز با سایر ملتهای جهان می باشند؛ و این همیشه دولتهای نامشروع این کشورها بوده اند که با اتخاذ سیاستهای ماجراجویانه به قصد تداوم حاکمیت استبدادی خویش بهانه کافی به جنگ-طلبان و متجاوزان داده اند تا آن کشورها را در معرض خطر جنگ و نابودی قرار دهند.

در این گیر و دارِ جنگ و دندان نشان دادنِ ابرقدرتها به ایران، عده ای معدود که همانا بانیانِ آپوزیسیونِ وابسته و کارگزارانِ حکومت‌های بیگانه باشند نیز طلایه-دارِ لشکرِ آنها شده اند، و با پشتیبانیِ دستگاه های تبلیغاتِ جنگ-طلبان، به هواداری از جنگِ بر ضدِ ایران گریبان چاک می کنند؛ و مذبحخانه در تلاش هستند تا به مردم چنین القا کنند که هیچ راهی به جز جنگ نمانده. چنانکه مسلم است، برای آنها منافعِ شخصی یا گروهیِ خودشان در مقامی بالاتر از منافعِ ملیِ ایران و حقوقِ ملیِ ایرانیان قرار می گیرد. لذا اینها شریکِ جرمِ جنگ-طلبان و از بانیانِ عواقبِ خانمانسوزِ جنگِ آنها بر ضدِ ایران و مردمِ آن خواهند بود. و همه اینها در حالی است که رژیمِ جمهوری اسلامی، با ایجادِ فضای رعب و وحشت و با بستنِ دم و شکستنِ قلمِ فعالانِ داخلِ ایران، ملتِ ایران را از احتمالِ وقوعِ این جنگ و از عواقبِ وخیمِ آن بی خبر گذاشته است.

در این عرصه و انفسا، بر تمامِ آزادی-خواهان و انسان-دوستانِ آزاده و مستقل واجب است تا قدم به صحنه بگذارند و از برافروختنِ آتشی که ایران و ایرانی را تا سالیانِ متمادی خواهد سوزاند جلوگیری کنند. برای نیلِ به این مقصود، آزادی-خواهان باید دست در دستِ یکدیگر گذاشته و دست به کارِ اعتراضِ گسترده بین المللی علیه تجاوزِ نظامیِ احتمالیِ ابرقدرتها به ایران شوند؛ کمیته های ضدِ جنگ در اقصی نقاطِ دنیا تشکیل دهند و با جنبش های مستقلِ ضدِ جنگ در اروپا و آمریکا ارتباط برقرار کرده گردهمایی ها و تظاهراتِ عمومی در شهرهای مختلفِ دنیا برگزار کنند؛ و با تجمع در مقابلِ دفاترِ سازمانِ مللِ متحد در سراسرِ دنیا، اعتراضِ شدیدِ خود به تهدیدهای جنگی علیه ایران را به چشم و گوشِ جهانیان برسانند. خرابی و کشتاری که دیروز در عراق و لیبی شاهدش بودیم، و امروز در سوریه در برابرِ دیدگانِ ماست، اگر حالا دست روی دست بگذاریم، فردا در ایران مان به دیدارش خواهیم شتافت.

در پایان باید متذکر شد که گرچه جنگ-طلبانِ امپریالیست در طولِ تاریخ همیشه مترصدِ فرصت بوده اند تا به سرزمینهای دیگر دست-اندازی کنند و به غارتِ اموالِ آنها پردازند، و جنگ-طلبانِ امروز هم از این قاعده مستثنی نیستند، اما این در اصل رفتارِ ناخردانه رژیمِ ناصالح و استبدادیِ جمهوری اسلامی در بیش از سه دهه سلطه اش بر ایران بوده است که امروز دست و دلِ جنگ-طلبانِ جهان را متوجه سرزمین مان ایران نموده و آنها را به طمعِ نابودیِ

وطن مان انداخته. لذا امروز مقابله با جنگ-طلبی درمان نیست، بلکه حُکمِ مُسکِن و آرامبخشی را دارد که تنها برای مدتی درد را تسکین می دهد؛ و تا درد درمان و علّاجی اساسی برای آن پیدا نشود، امکان بازگشتِ اش همیشه هست. بنابراین، برای درمانِ دردِ ایران، باید در درجه اول از نظامِ جمهوری اسلامی عبور کرد، و این مهم مِیسَر نمی شود مگر با همتِ عالیِ ملتِ آزادی-خواه و میهن-دوستِ ایران و با همبستگیِ جمهوری-خواهانِ مستقل، دموکرات و سکولار ایرانی که اعتلای وطن شان در سایه آزادی و دموکراسی را طلب می کنند؛ با دا که جهانیان بدانند که تکلیفِ برچیدنِ نظامِ ظلم و جورِ جمهوری اسلامی تنها بر عهده ملت ایران است.

هیاتِ ارتباطاتِ - سیاسی

همبستگیِ ملیِ جمهوری-خواهانِ برای استقرار و استمرار آزادی و دموکراسی در ایران

۸/۲۵/۲۰۱۲

براب تماس با ما :

Phm-bounces@phmiran.com

---

# سرکوب مدافعان حقوق بشر در ایران بی وقفه ادامه دارد

بیانیه مطبوعاتی - برنامه نظارت 

دولتمردان ایران باید به آزار و اذیت قضایی علیه خانم شیوا نظرآهاری، خانم ژیلا بنی یعقوب و آقایان نوید خانجانی، حسین رونقی ملکی، عیسی سحرخیز و بهمن احمدی امویی پایان دهند، اتهام‌های آنها را ملغاً کنند و به‌طورکلی تمام مدافعان حقوق بشر را که به خاطر فعالیت‌های حقوق بشری خود در حبس خودسرانه به سر می‌برند، آزاد نمایند و اعلامیه سازمان ملل در باره مدافعان حقوق بشر، اعلامیه جهانی حقوق بشر و عهدنامه‌های بین‌المللی حقوق بشر را که ایران

تصویب کرده رعایت کنند.

## ایران

برنامه نظارت بر حمایت از مدافعان حقوق بشر:

[http://www.fidh.org/Ongoing-repression-of-Iranian-12164?var\\_m ode=calcul](http://www.fidh.org/Ongoing-repression-of-Iranian-12164?var_m ode=calcul)

پاریس - ژنو 21 شهریور 1391 (11 سپتامبر 2012) - برنامه نظارت بر حمایت از مدافعان حقوق بشر، که برنامه مشترک «فدراسیون بین المللی جامعه های حقوق بشر» (FIDH) و «سازمان جهانی مبارزه با شکنجه» (OMCT) است، از حبس خودسرانه چهار مدافع حقوق بشر در ایران مطلع شده است. چندین فعال حقوق بشر و روزنامه نگار برای گذراندن حکم های زندان خود دستگیر شده اند و علیه چند نفر اتهام های تازه مطرح شده است.

در روز 18 شهریور 1391، خانم شیوا نظرآهاری، عضو بنیانگذار کمیته گزارشگران حقوق بشر و عضو کمپین برابری و فعال حقوق کودک، به زندان اوین رفت. او در اوایل شهریور 1391 برای گذراندن محکومیت چهار سال زندان خود احضار شده بود. این محکومیت به اتهام های «تبلیغ علیه نظام»، «اجتماع به قصد تبانی علیه حکومت اسلامی»، «تشویش اذهان عمومی» و «مخاربه» در تاریخ 18 دی ماه 1390 در دادگاه تجدید نظر تأیید شده بود. برنامه نظارت یادآوری می کند که خانم نظرآهاری در دهه گذشته بارها به خاطر فعالیت های خود به عنوان مدافع حقوق بشر دستگیر شده است: 20 روز در سال 1381، سه هفته در سال 1383، سه ماه در سال 1388 و در حدود نه ماه در سال های 1388 و 1389.

به علاوه، در تاریخ اول شهریور 1391، آقای نوید خانجانی، عضو بنیانگذار کمیته گزارشگران حقوق بشر و جمعیت مبارزه با تبعیض تحصیلی، و آقای حسین رونقی ملکی، وبلاگ نگار و فعال حقوق بشر، به همراه ده ها فعال دیگر که برای کمک به زلزله زدگان به استان آذربایجان شرقی سفر کرده بودند، دستگیر شدند. با وجود این که تعداد دیگری از این بازداشت شدگان با وثیقه آزاد شده اند، این دو نفر هنوز در زندان به سر می برند.

در مورد آقای خانجانی، دستگیری و انتقال او به زندان اوین در

تهران در تاریخ 18 شهریور این نگرانی را ایجاد کرده است که دولتمردان تصمیم دارند محکومیت 12 سال زندان او را که در مرداد ماه 1390 در تجدیدنظر تأیید شد، به اجرا بگذارند. آقای خانجانی به اتهام‌های «نشر اکاذیب»، «تشویش در اذهان عمومی»، «تبلیغ علیه نظام»، «عضویت در کمیته گزارشگران حقوق بشر» و «تشکیل جمعیت مبارزه با تبعیض تحصیلی» محکوم شده بود. در واقع، او که به خاطر پیروی از آیین بهایی از ادامه تحصیل در دانشگاه محروم شده بود، در تشکیل این جمعیت نقش داشت. برنامه نظارت یادآوری می‌کند که او در سال 1388 بازداشت شد و 65 روز در زندان ماند.

آقای رونقی ملکی پس از دستگیری در تاریخ 22 آذر 1389 و محکومیت به 15 سال زندان به اتهام‌های «عضویت در گروه اینترنتی ایران پراکسی»، «تبلیغ علیه نظام»، «اهانت به مقام رهبری و ریاست جمهوری»، حکم محکومیت خود را می‌گذراند. در زمان دستگیری اخیر، او پس از چندین عمل جراحی بر روی کلیه‌هایش که بر اثر شکنجه طولانی در زندان و 13 ماه حبس انفرادی، صدمه دیده بودند در مرخصی استعلاجی به سر می‌برد. دستگیری اخیر او باعث نگرانی درباره سلامتی جسمانی و روانی او شده است. محل بازداشت او هنوز نامشخص است.

در تاریخ 18 شهریور 1391، آقای عیسی سحرخیز، روزنامه‌نگار و عضو بنیان‌گذار انجمن دفاع از آزادی مطبوعات، پس از انتقال به زندان رجایی شهر که از محل اقامت او در تهران فاصله زیادی دارد، دست به اعتصاب غذا زد و از خوردن غذا و دارو خودداری کرد. آقای سحرخیز در حدود شش ماه در بیمارستان بستری بود تا این که در تاریخ 7 شهریور با شروع کنفرانس غیرمتمعهدها در تهران به سلول انفرادی در زندان اوین منتقل شد. او در تاریخ 12 تیر 1388 دستگیر و به اتهام‌های «اهانت به رهبری» و «تبلیغ علیه نظام» به سه سال زندان محکوم شد. در مرداد 1390، دولتمردان پرونده‌ای مربوط به 11 سال پیش را علیه او عنوان و وی را به اتهام‌های نامشخص «مطبوعاتی» به دو سال زندان دیگر محکوم کردند. این محکومیت در دادگاه تجدید نظر به 5/1 سال کاهش یافت.

خانم ژیلا بنی یعقوب، فعال حقوق زنان و روزنامه‌نگاری که چندین جایزه مطبوعاتی دریافت کرده، در تاریخ 12 شهریور 1391 برای گذراندن محکومیت یک سال زندان خود به زندان اوین رفت. او این حکم را در خرداد 1389 پس از محکومیت به اتهام‌های «تبلیغ علیه نظام» و «اهانت به ریاست جمهوری» دریافت کرده بود. حکم او به همراه 30 سال محرومیت از حرفه روزنامه‌نگاری در آبان ماه همان سال تأیید

همسر خانم بنی یعقوب، روزنامه‌نگار اقتصادی آقای بهمن احمدی امویی، پس از دستگیری در تاریخ 30 خرداد 1388 و محکومیت به خاطر «اجتماع و تبانی به قصد ضربه زدن به امنیت ملی»، «تبلیغ علیه نظام»، «اختلال در امنیت عمومی» و «اهاانت به ریاست جمهوری» حکم پنج سال زندان خود را می‌گذرانند. در 22 خرداد 1391 که زندانیان سیاسی در بند 350 زندان اوین مراسمی برای یادبود سالگشت در گذشت زندانی سیاسی مرحوم هدی صابر برگزار کردند، مسئولان زندان او و چند تن از زندانیان دیگر را به سلول انفرادی منتقل کردند. در پی آن آقای احمدی امویی به زندان دورافتاده رجایی شهر منتقل شد و در آنجا مورد اهاانت قرار گرفت و نزدیک به 20 روز در سلول انفرادی باقی ماند. با وجود این که در حکم محکومیت او «زندان در تبعید» وجود ندارد، او هنوز در زندان رجایی شهر است.

برنامه نظارت به شدت از این موج تازه دستگیری‌ها و بازداشت‌های مدافعان حقوق بشر نگران است و آنها را تنها با هدف تنبیه کردن این مدافعان به خاطر فعالیت‌های برحق آنها و استفاده مسالمت‌آمیز آنها از آزادی بیان خود تلقی می‌کند. برنامه نظارت به ویژه نگران سلامتی جسمانی و روانی مدافعان حقوق بشر است که در بازداشت در معرض شکنجه و بدرفتاری گسترده قرار دارند. به علاوه، به‌طور کلی هدف این فضای سرکوب مداوم ترساندن و به سکوت کشاندن تمام مدافعان حقوق بشر در ایران است.

برنامه نظارت از دولتمردان ایران به تاکید می‌خواهد فوری و بدون قید و شرط به آزار و اذیت قضایی علیه خانم شیوا نظرآهاری، خانم ژیلا بنی یعقوب و آقایان نوید خانجانی، حسین رونقی ملکی، عیسی سحرخیز و بهمن احمدی امویی پایان دهند، اتهام‌های آنها را ملغا و در کلیه شرایط سلامت جسمانی و روانی آنها را تضمین کنند. به‌طور کلی، برنامه نظارت از این دولتمردان به تاکید می‌خواهد تمام مدافعان حقوق بشر را که به خاطر فعالیت‌های حقوق بشری خود در حبس خودسرانه به سر می‌برند، آزاد نمایند و اعلامیه سازمان ملل در باره مدافعان حقوق بشر، اعلامیه جهانی حقوق بشر و عهدنامه‌های بین‌المللی حقوق بشر را که ایران تصویب کرده رعایت کنند.

تماس برای اطلاعات بیشتر

• 39 49 809 22 41 + OMCT: Isabelle Scherer:

ترجمه و پخش: جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران (عضو فدراسیون بین المللی جامعه های حقوق بشر)؛ lddhi(at)fidh.net

## نفرین به کوه

مجید نفیسی



کوه کوه

کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه

کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه

کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه

کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه

کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه

کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه

کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه کوه

### ای کوه

یک روز به سوی تو بازخواهم گشت

و بر کله ات تاجی کاغذی خواهم گذاشت

ابر باشد یا آفتاب، چه فرق می کند

از خلوت کاج نهایت آغاز می کنم

با گام های سنگین پا بر پیکرت می گذارم

و دره به دره از کمرگاهت بالا می روم  
از کنار دریاچه ی آینه وارت بی اعتنا می گذرم  
و درون طاس بلورینش تفی می افکنم  
جویبارت را با گل و لای می آکنم  
و سرچشمه اش را یکسره کور می کنم  
کاج های کهنسال را همه از جا می کَـنم  
و آشیان پرندگان را به دست باد می سپرم  
بر خرس های شکمباره چون آذرخشی فرود می آیم  
و چشمخانه هاشان را با شاخه ای نیمسوز تهی می کنم  
از پناهگاه اول که گذشتم  
در پسِ تلی بلند کمین می کنم  
و کوهنوردانی را که آن پایین خفته اند  
در زیر توده ای از شن چال می کنم  
آنگاه استوار پا بر سینه ات می گذارم  
و راه هوا را بر گلویت می بندم  
و فاتحانه به سوی قله ات راه می گشایم  
آدمکان بر پیشانی ات یادگار نوشته اند  
و در خیال آن را جاودان پنداشته اند  
من همه ی واژه ها را از تن تو می ستُرم  
و سنگنوشته ها را به ته دره پرت می کنم  
نه! من فرهاد کوه کن نیستم  
که به عشقی تلخ بر فرق تو پتک بکوبم

من خدای خشم ام: سامسون پر کینه  
که با فشار دستی ستون های سنگی را فرو ریخت  
و همه را همراه خود در زیر آوار دفن کرد  
ای کوه! ای دمل چرکین!  
آنچنان بر مغزت بکوبم  
که خون از گوشهایت جاری شود  
و از چشمخانه هایت سیاهدانه بروید  
و کرکسان بر فراز سرت به پرواز درآیند  
پاره های تنت را برگیرند  
و در چهارگوشه ی زمین پراکنده سازند  
نفرین بر تو که مرا چنین خوار کردی  
و بر سرم تاجی از خار نهادی  
مگسکان سمج را بسیج کردی  
تا بر زخمهای همیشه تازه ی من بنشینند  
و آدمکان مودی را روانه کردی  
تا مرا دشنام دهند و دیوانه بخوانند  
و به پاره های کلوخ و خنده بیزارند  
پرده ی چشمان مرا گسستی  
تا از ستایش رنگ ها ناتوان بمانم  
و بر پاهای استوارم زنجیر نهادی  
تا در بند تاریک خود بمانم  
و به گردِ این چرخ آسیای سنگین

شب و روز به گردش درآیم  
و از درد بی درمان خود بنالم  
اینک سزای خود را بگیر:  
گدازه های این آتشفشان خشمگین  
ترا برای همیشه دفن خواهد کرد  
و لرزه های بی پایان زمین  
تکه های تنت را به دره ی مرگ فرو خواهد ریخت  
تا تو چون ریگی روان در دست باد  
همیشه در به در بیابانها بمانی.

۱۴ دسامبر ۲۰۰۲

---

## کودتای ۲۸ مرداد، یک “داستان مضحک”؟!

کا مران صادقی



تبرئه رژیم پهلوی و شکستن کاسه و کوزه ها بر سر مصدق و فعالین نهضت ملی، این البته ترفند تازه ای نیست. بیش از ۶ دهه است که پهلوی طلبان سعی در وارانه جلوه دادن واقعه کودتای ۲۸ مرداد دارند.

همزمانی انتشار “در دامگه حادثه”، “از تهران تا قاهره” و “۲۸ مرداد، کودتا، رستاخیز، هیچ کدام” بسیار پرسیش انگیز است. به نظر می رسد که هر سه مطلب، هماهنگ شده یا نشده، یک ایده را دنبال می کنند:

تبرئه رژیم پهلوی و شکستن کاسه و کوزه ها بر سر مصدق و فعالین نهضت ملی. این البته ترفند تازه ای نیست. بیش از ۶ دهه است که پهلوی طلبان سعی در وارانه جلوه دادن واقعه کودتای ۲۸ مرداد دارند. تازگی ادعای آقای م. ر. رضا در این است که اساسن کودتائی در کار نبوده و افرادی مانند دکتر حسین فاطمی "ذهنیت در پیش بودن کودتا" را در جامعه جا انداختند! نه "نقشه از پیش تعیین شده سازمان سیا" وجود داشته و نه سرویس اطلاعات مخفی انگلستان اقدامی کرده، بلکه "اگر بخواهیم این حرکت را کودتا بخوانیم، این کودتا رهبری نداشت جز شخص دکتر مصدق!"

آقای رضا تنها به همین ادعا بسنده نمی کند و "ما به عنوان ملت ایران" را در مقابل یک محظور اخلاقی قرار می دهد که تا ابد از به میان آوردن "کودتای ۲۸ مرداد" خود داری کنیم، چرا که در این صورت "بیش از هر کس به خود توهین کرده ایم". و از آنجا که هیچ ملتی حاضر به توهین به خود نیست، پس بهتر است که ما هم خاموشی گزینیم و اگر هم بدنبال عامل سیه روزی امروزیمان می گردیم، آنرا نه در کودتای انجام شده توسط سیا، سرویس اطلاعات مخفی انگلستان با همکاری عوامل ایرانی شان، بلکه در وجود همان "دولت محبوب ملی و رهبر فرهمند آن" جستجو کنیم.

ولی مسئله به این سادگی ها هم نیست. نگاهی به استدلال های مطرح شده از جانب آقای رضا نشان می دهند که پای آنها یکسره چوبینند.

- گفته می شود که کرمیت روزولت(رئیس بخش خاور نزدیک و آفریقای سیا)، "نه در ایران کسی را می شناخت، نه فارسی بلد بود". به عبارت دیگر چون ایشان در ایران کسی را نمی شناخته و فارسی هم بلد نبوده، با "مقدار اندکی پول" نمی توانسته در سازمان دهی کودتا کاری انجام بدهد!

این استدلال نیست. توهین به شعور خواننده است. بحث بر سر همکاری دو سازمان بزرگ جاسوسی آن زمان جهت "ساقط کردن دولت این محبوبترین نخست وزیر مشروطه" است و نویسنده ما حرفش این است که فلانی در ایران کسی را نمی شناخته، فارسی بلد نبوده...! تازه فرض بگیریم که ایشان فارسی بلد نبودند، آقای نورمن ماتیو داریبی شایر(مسئول بخش ایران سازمان اطلاعات انگلستان) که حی و حاضر بودند و فارسی را از بسیاری از ایرانی ها فصیح تر صحبت می کردند. فرض بگیریم که ایشان در ایران کسی را نمی شناختند، آقای دونالد. ان. ویلبر(مشاور مخفی خاور نزدیک و آفریقای سیا) را که دم دست

داشتند. از این ها گذشته، فکر می کنید آن شبکه سیاستمداران و ارتشیان انگلوفیل و آمریکوفیل مشغول به چه کاری بودند؟ آن بزرگمهرها (منوچهر و اسفندیار بزرگمهر، مامورین سیا، با نام رمز "برادران بوسکو" که روزولت آنها را بعنوان پرووکاتور به کار گرفت)، آرامش ها، رشیدیان ها، فرزانیگان ها، نصیری ها، زاهدی ها و وو نمی توانستند دست آقای روزولت را بگیرند و جاهای دیدنی تهران را به ایشان نشان بدهند؟

- و اما استدلال مرکزی آقای م.ر.رضا این است که چون دولت آمریکا :

"۲۷ مرداد ۳۲ به وی دستور داده که هرچه سریع تر ایران را ترک کند، و وی فقط به واسطه اینکه این تلگراف در ظهر ۲۸ مرداد به دستش رسیده، در ایران حضور داشته، دیگر نمی توان از نقشه از پیش تعیین شده سازمان سیا داستانی کرد" (تاکید ها از من هستند).\*

اگر این حرفها چند روز بعد از انتشار خاطرات روزولت نوشته شده بودند، شاید می شد پذیرفت که نویسنده به منابع دیگری دسترسی نداشته و فقط بر پایه برداشت خود از خاطرات روزولت چنین حکمی را صادر کرده است. ولی پس از گذشت سالها از آن دوران و در دسترس بودن منابع دیگر، این نحوه برخورد با یکی از مهمترین وقایع تاریخ معاصر ایران را چیزی جز بی مبالاتی و عدم احساس مسئولیت در یک بررسی تاریخی، نمی توان نامید.

نزدیک به پنجاه سال پس از کودتای ۲۸ مرداد، روزنامه نیویورک تایمز در ژوئن سال ۲۰۰۰ گزارشی را که در سال ۱۹۵۴ توسط دونالد. ان. ویلبراز کارمندان ارشد سیا و یکی از طراحان و فعالان اصلی کودتا تنظیم شده بود، منتشر کرد.\*\* می توان در رابطه با نکات مطرح شده در این گزارش نظرات متفاوتی داشت، اما زمانیکه در سال ۲۰۱۲ به بحث در باره وقایع آن دوران پرداخته می شود، نمی توان از کنار آن گذشت. این گزارش حاکی از آن است که نطفه اولیه کودتا در آذر ماه سال ۱۳۳۱ (این تاریخ قاعدتن می بایستی برای آقای رضا و مدافعین تز ایشان مهم باشد، چرا که در این تاریخ مصدق جز ملی کردن صنعت نفت، آزادی مطبوعات و احزاب... هنوز "اشتباه مهلک" دیگری نکرده بود) و در جریان دیدار مامورین امنیتی، اطلاعاتی سیا و اینتلجنس سرویس، شکل می گیرد. دو نکته در رابطه با این دیدار دارای اهمیت هستند. یکم ترکیب افراد شرکت کننده در آن:

کریستوفر ام. وودهاوس؛ رئیس ایستگاه اطلاعاتی بریتانیا در تهران

ساموئل فاله: کارمند ایستگاه اطلاعاتی بریتانیا در تهران  
جان بروز لوکهارت: نماینده اینتلیجنس سرویس بریتانیا  
کرمیت روزولت: رئیس بخش خاور نزدیک و آفریقای سیا  
جان دبلیو پندلتون: معاون بخش خاور نزدیک و آفریقای سیا  
جیمز ا. دارلنیگ: رئیس ستاد شبکه نظامی بخش خاور نزدیک و آفریقای  
سیا

جان اچ. لی ویت: رئیس شاخه ایران سیا

نکته دوم: در این جلسه "پیشنهاد یک اقدام سیاسی مشترک برای از میان برداشتن مصدق نخست وزیر" از طرف نمایندگان اطلاعات بریتانیا مطرح می شود و نمایندگان سیا تعهد می کنند که در این رابطه بیشتر مطالعه کنند. نتیجه این "مطالعه" تغییر سیاست آمریکا در قبال دکتر مصدق است. ویلبر می نویسد: "تغییر سیاست به سیا مخابره شد و به بخش خاور نزدیک و آفریقا اطلاع داده شد که مجاز است عملیاتی را که به سقوط دولت مصدق کمک می کند مد نظر قرار دهد". اینکه پس از این مرحله، ویلبر، روزولت، نورمن ماتيو داربی شایر، هندرسن، راجر گویران،... به کمک عوامل ایرانی شان چه برنامه های طرح ریزی شده را یکی پس از دیگری در جهت "سقوط دولت مصدق" به مرحله اجراء در آورند، به تفصیل در این گزارش تشریح شده اند.

بعلاوه ۵۷ سال پس از کودتای ۲۸ مرداد، وزیر امور خارجه آمریکا، مادلین آلبرایت، اعتراف می کند که "دولت آمریکا نقش عمده ای در سرنگونی محمد مصدق نخست وزیر ایران ایفا کرد و اینک ضروری است که ما احساسات ایرانیان را در مورد این حادثه و دخالت آمریکا درک کنیم." و استیون کینزر نویسنده کتاب "همه مردان شاه" می گوید: "ما باید مسئولیت تاریخی خود را در قبال این حادثه بپذیریم".

اما اینهمه مانع از آن نیست که آقای م.ر. رضا کودتای ۲۸ مرداد را "داستان مضحک"ی معرفی کند که "به منظور مصرف داخلی در ایالات متحده ساخته شده بود" و افشای نقش سیا در این واقعه شوم را "داستانسرائی" بنامد.

سپتامبر ۲۰۱۲

---

\*28 مرداد، کودتا، رستاخیز، هیچ کدام

[http://www.rangin-kaman.org/v1/index.php?option=com\\_content&view=article&id=8784](http://www.rangin-kaman.org/v1/index.php?option=com_content&view=article&id=8784)

[http://www.nytimes.com/library/world/mideast/041600iran-cia-in\\*\\*dex.htm](http://www.nytimes.com/library/world/mideast/041600iran-cia-in**dex.htm)

<http://www.nytimes.com/library/world/mideast/iran-cia-intro.pdf>